

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۱۱، اشعیا ۲۲-۲۳

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ©

این دکتر جان اسوالت و آموزه‌های او در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۱۱، اشعیا فصل ۲۲ و ۲۳ است.

بیایید با هم دعا کنیم. همانطور که به فاجعه‌ای که هفته گذشته رخ داد فکر می‌کنیم، ای پروردگار، از تو سپاسگزاریم که آنچه در این فصل جشن می‌گیریم این است که تو به این دنیای غم‌انگیز و شکسته آمدی که تو تصمیم گرفتی یکی از ما شوی، با دانستن اینکه ما که هستیم، با دانستن اینکه ما چگونه هستیم، با دانستن اینکه در نهایت با تو چه خواهیم کرد. تو آمدی. متشکرم. متشکرم. از تو به خاطر افتخار مطالعه کلامت در این شب سپاسگزاریم. دوباره، مثل همیشه، از تو می‌خواهیم که با قدرت روح القدس خود بیایی و خود را به ما آشکار کنی.

به ما کمک کن تا بفهمیم که نزدیک به ۳۰ قرن پیش، چه چیزی را به اشعیا الهام بخشیدی تا بگوید و بنویسد. به ما کمک کن تا کلام تو قلب‌های ما را لمس کند و ما بتوانیم امروز به عنوان قوم تو، زندگی تو را بهتر زندگی کنیم. تو را شکر می‌کنیم که چون تو آمدی، مردی و دوباره زنده شدی، روح القدس در دسترس تک تک ماست. ای پروردگار، به ما کمک کن تا روح درون ما امشب دوباره با روح تو زنده شود و ما برای زندگی مقدس توانمند شویم. به نام تو، آمین.

بسیار خوب. امشب به دو مورد آخر از پیشگویی‌ها علیه ملت‌ها نگاه می‌کنیم. به درس‌های اعتماد نگاه می‌کنیم، همانطور که اشعیا سعی می‌کند مردم را برای برداشتن اولین قدم در بندگی آماده کند، با درک ضرورت مطلق اعتماد به او. و نمی‌توانیم در مورد ضرورت اساسی اعتماد اغراق کنیم.

اگر به خدا اعتماد نکنیم، اگر به خدا اعتماد نکنیم، هیچ راهی وجود ندارد که بتوانیم بنده او باشیم. ما باید بتوانیم بگوییم، بله، پروردگارا، من می‌دانم که نیت تو نسبت به من اساساً خیر است. و من می‌دانم که اراده تو همان چیزی است که من واقعاً در زندگی‌ام به آن نیاز دارم.

و من به تو اعتماد دارم، حتی وقتی نمی‌فهمم چه کار می‌کنی. به تو اعتماد دارم که برای من و از طریق من خوبی می‌کنی. اگر به این باور داری، اگر این را می‌دانی، پس می‌توانی جرأت کنی.

اما اگر این را ندانید، همیشه، همیشه در حال طفره رفتن از ریسک‌هایتان هستید. همیشه، همیشه سعی می‌کنید بفهمید که این برای من خوب است یا نه؟ بنابراین، اعتماد کاملاً ضروری است. و او، همانطور که گفتیم، با این جمله شروع می‌کند که به بشریت اعتماد نکنید.

جالب است که در کتاب یوحنا، درست در همان ابتدا در فصل اول و دوم، مردم کاملاً تحت تأثیر شخصیت او و کارهایی که انجام داده قرار می‌گیرند. اما در پایان فصل دوم، عیسی خود را به آنها نسپرد زیرا همه مردم را می‌شناخت و نیازی به شهادت کسی درباره انسان نداشت، زیرا خودش می‌دانست در انسان چیست. بله، بله.

عیسی با نوعی تصویرسازی ظاهری از خوبی‌های بنیادین بشریت نیامد. او ما را می‌شناخت. فکر می‌کنم حالا که خودش یکی از ما شده بود، از درون این را می‌دانست.

خودش را به ما بدهد؟ بله. برای ما بمیرد؟ بله. ما را دوست داشته باشد؟ بله.

اما به ما اعتماد دارید؟ و این همان چیزی است که اشعیا می گوید. و او به طور خاص می گوید، پس به ملت های بشری اعتماد نکنید. تا اینجا دیده ایم که نباید به شکوه ملت ها اعتماد کنیم.

و من فکر می کنم این همان چیزی است که در فصل های ۱۳ و ۱۴ اتفاق می افتد، جایی که بابل واقعاً به عنوان نمادی از تمام شکوه قدرت و جلال مخلوق بشری استفاده می شود. و امیدوارم در حالی که کتاب را می خوانیم، شما هم به کلمه جلال توجه کنید. زیرا به شیوه ای که اشعیا از آن استفاده می کند، بسیار مهم است.

پس به جلال ملت ها اعتماد نکنید. به غرور ملت ها اعتماد نکنید. موآب در باب های ۱۵ و ۱۶

به نقشه های سیاسی ملت ها اعتماد نکنید. همانطور که در فصل های ۱۷ و ۱۸ دیدیم، با سوریه و اسرائیل در فصل ۱۷ شروع می کنیم و سپس به ملت هایی می پردازیم که در حال جوش و خروش هستند و پیام آورانی را از کوش در جنوب دوردست به بابل می فرستند و همه اینها برای چه؟ هیچ. به دین، منابع و خرد ملت ها، به ویژه در مصر در فصل های ۱۹ و ۲۰، اعتماد نکنید.

فصل ۲۱، که دفعه ی پیش با آن تمام کردیم، فکر می کنم در مورد تجارت صحبت می کند. تجارتی که در صحرا رفت و آمد می کند، تجارت ملت ها. این افتخار به چه معناست؟ صفر.

غرور یعنی چه؟ صفر. طرح های سیاسی یعنی چه؟ صفر. دین، منابع و خرد یعنی چه؟ صفر.

مقدار تجارت چقدر است؟ صفر. و فرقی نمی کند صفر را چند بار ضرب کنید، جواب یکسان است. صفر.

بنابراین، امشب به دو مورد آخر از این ملت ها می رسیم که نباید به آنها اعتماد کنیم. و مورد اول بسیار تعجب آور است. فصل ۲۲، پیشگویی در مورد دره رؤیا.

می خواهم کمی بعد به آن برگردم. اما ما اینجا درباره چه ملتی صحبت می کنیم؟ یهودا. یهودا

صبر کن ایسایا، اینجا گیج شدی. قرار است درباره ملت های دیگری صحبت کنیم که یهودا ممکن است به آنها اعتماد کند. ایسایا با گنجاندن یهودا در این لیست چه می گوید؟ به خودت اعتماد نکن.

ملت شما هیچ فرقی با ملت های دیگر ندارد. اگر قرار است به یک نهاد ملی برای نجات خود اعتماد کنیم، ملت شما هیچ فرقی با هیچ ملت دیگری ندارد. و فکر می کنم کمی تعجب می کنم که اشعیا زنده ماند تا بعد از این کتاب های دیگری بنویسد.

او مطمئناً در این مرحله رقابت محبوبیت را باخت، اگر قبلاً هم چنین رقابتی داشت. حالا، چرا او آن را دره چشم انداز می نامد؟ منظور از چنین عبارتی چیست؟ چون آنها به جای اینکه، ببینید، کوتاه بین هستند و به جای اینکه در اوج باشند و به اطرافشان نگاه کنند تا تصویر کلی از اطرافشان داشته باشند، به جایی که هستند نگاه می کنند، و ما به عنوان افراد، این کار را در مورد خودمان انجام می دهیم. خب، به جای اینکه در جایگاه بالایی باشند که بتوانید دید بلندمدت داشته باشید، آنها در پایین دره هستند، جایی که به سادگی به دید کوتاه مدت نگاه می کنند.

پاتریشیا، می خواستی به چیزی بگی. من فقط می خواستم بگویم مثل اینکه که از روی درختا نمی تونی جنگل رو ببینی. درسته.

شما نمی‌توانید جنگل را از میان درختان ببینید. شما به چیزی که درست روبروی شماست نگاه می‌کنید و نمی‌توانید دورتر را ببینید. می‌خواستم چیزی شبیه به دید تونلی بگویم.

بله، دید تونلی. بله، بله، اما این یک تناقض است. همانطور که قبلاً گفتم، مثل کلیسای متدیست متحد است.

اما به هر حال، دو چیز که با هم جور در نمی‌آیند. رؤیاها و دره‌ها با هم جور در نمی‌آیند. کوه رؤیا، بله.

دره کوتاه‌بینی، بله. اما دره بصیرت؟ خب، این حرف او خیلی طعنه‌آمیز است. شماها فکر می‌کنید خیلی می‌بینید، در حالی که در واقع تقریباً هیچ چیزی نمی‌بینید.

حال، می‌خواهیم کمی جلوتر برویم و ببینیم منظور او از چنین جمله‌ای چیست. شادی و سروری که در سه آیه اول می‌بینیم، علتش ناشناخته است. احتمالاً دو مورد محتمل‌تر، همان‌هایی هستند که در مقدمه به آنها اشاره کردم.

به یاد داشته باشید که در سال ۷۰۱، سناخریب، امپراتور آشور، اساساً تمام شهرهای مستحکم یهودا، ۴۶ شهر از آنها را تصرف کرد. به جز دو شهر. یکی لاکیش است و لاکیش همین پایین، در حاشیه دشت ساحلی قرار دارد.

و مورد دیگر این است که این خیلی خوب نیست. مورد دیگر اورشلیم است. بنابراین، اگر او بخواهد اورشلیم را تصرف کند، تقریباً باید لاکیش را تصرف کند، زیرا قرار است از این مسیر بپایند، و اگر آن قلعه بزرگ را ترک کند، و لاکیش قلعه بسیار بزرگی بود، اگر آن را ترک کند، سربازان می‌توانند بیرون بیایند و خط تدارکاتی او را قطع کنند، بنابراین او باید آن را تصرف کند.

و از طرف دیگر، اگر او آن را تصرف کند، وضعیت اورشلیم واقعاً ناامیدکننده می‌شود. بنابراین، برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها، وقتی به لاکیش حمله می‌کند، افسر خود را به اورشلیم می‌فرستد تا خواستار تسلیم شود. و این چیزی است که در ماه مارس، فصل ۳۷، خواهیم دید، زمانی که افسر خواستار تسلیم می‌شود.

اما بعد، مصری‌ها بالاخره خودشان را جمع و جور می‌کنند و بیرون می‌آیند، و افسر برای کمک به سنحاریب برمی‌گردد، چون قرار است با مصری‌ها روبرو شوند. بنابراین، احتمالاً یکی از دلایل شادی این است که اعتماد ما به مصر بالاخره نتیجه داده است. حالا همه چیز خوب است.

این مرد پرحرف مجبور به عقب‌نشینی شده است، و همه چیز خوب پیش خواهد رفت. احتمال دیگر این است که در واقع بعد از آن است که سنحاریب یک شب ۱۸۵۰۰ نفر از سربازانش را از دست می‌دهد. و تصمیم می‌گیرد که شاید بهتر باشد به خانه برگردد.

بنابراین، شاید این شادی اکنون باشد. بله، کشور ویران شده است. لاکیش سقوط کرد.

او قبل از اینکه ارتشش را در آن شب از دست بدهد، لاکیش را تصرف کرد. بنابراین، از یهودا جز اورشلیم چیز دیگری باقی نمانده است. اما، هورا، ما زنده‌ایم.

همه مردم این کشور مرده‌اند. ما تمام شهرهای دیگر این منطقه را از دست داده‌ایم. اما، ما زنده‌ایم.

بنابراین، یا یکی از آن دو، یا خروج ربشاقی یا خروج سنحاریب، شاید دلیل شادی باشد. منظورتان چیست که همگی به پشت بام‌ها رفته‌اید؟ شما پر از فریاد هستید. شهر پر آشوب

شهر شاد. تو در جایی که با شمشیر کشته شده‌ای یا در جنگ کشته شده‌ای، کشته شده‌ای. رهبرانت با هم گریخته‌اند.

بدون کمان، آنها اسیر شدند. همه شما که پیدا شدید، اسیر شدید. و باز هم، فکر می‌کنم او درباره ملت صحبت می‌کند.

پس چرا اشعیا در شادی عمومی شرکت نمی‌کند؟ آیات چهار و پنج. او بر فراز قله کوه است. او می‌تواند تصویر دوردست را ببیند.

آنها فقط به آنی نگاه می‌کنند، اوه، همه چیز زیباست. او می‌گوید، نه، نه. برای تسلی دادن من در مورد نابودی دختر قوم من، زحمت نکشید.

حالا، دوباره، فکر می‌کنم ما همیشه باید در مورد نابودی فیزیکی و نابودی معنوی فکر کنیم. او می‌بیند که چه اتفاقی برای مردمش می‌افتد. به نظر من این یک نمونه واقعی از چیزی است که آنها پیروزی دوره‌ای می‌نامند.

بله، بله، یک پیروزی به قیمت شکست. اگر درست یادم باشد، آن یک داستان یونانی است که در آن آنها ظاهراً پیروز شدند، اما در واقع همه چیز را در این فرآیند از دست دادند. بله، بله.

حال، در آیه پنجم، اولین عنوان از این القاب خدا را داریم که از شما می‌خواهم به آن نگاه کنید. آیه پنجم، آیه ۱۲، آیه ۱۴، دو بار در آیه ۱۴، یک بار در آیه ۱۵، و دوباره، سپس در آیه ۲۵. حال، به یاد داشته باشید، ما در مورد چه چیزی صحبت می‌کنیم؟ خداوند خدای چه چیزی؟ و در اینجا در مورد چه لشکرهایی صحبت می‌کنیم؟ لشکرهای آسمان.

به نظر می‌رسد این عبارتی است که پیامبران به خصوص دوست دارند برای صحبت در مورد قدرت مطلق خدا از آن استفاده کنند. لشکریان، ستارگان هستند. حالا، ما یک مشکل داریم چون می‌گوییم، خب، بله، ستارگان فیزیکی وجود دارند، و بعد به طور نمادین، آنها ستارگان معنوی هستند.

آنها قدرت‌های معنوی دارند، اما این روشی نیست که گذشتگان فکر می‌کردند. ما این تقسیم‌بندی را انجام می‌دهیم، و اگر مدت زیادی داشتم که با شما در مورد تأثیر آموزه تعالی صحبت کنم، سعی می‌کردم برای شما توضیح دهم که چرا ما قادر به انجام این کار هستیم. اما دنیای بت‌پرستان نمی‌توانست این کار را انجام دهد.

ستارگان خدایان هستند. خدایان ستارگان هستند. آنها لشکریان آسمانند.

و کتاب مقدس چه می‌گوید؟ همه آن لشکریان متعلق به او هستند. همه آنها برای انجام دستورات او وجود دارند. حالا، دوباره، شما از گستاخی صحبت می‌کنید.

این گستاخی است. اینکه به بت‌پرست بگوییم، همه آن خدایانی که می‌پرستید، متعلق به ما هستند، جسارت می‌خواهد. بعداً در فصل ۴۰، می‌گوید که او همه آنها را به نام صدا می‌زند.

بنابراین آن عبارت، شیوه‌ای برای صحبت در مورد قدرت مطلق یهوه است. و این عبارت جالب است زیرا شکل کامل آن یهوه است که در کتاب مقدس ما، خداوند، یهوه، خدای لشکرهای آسمان ترجمه شده است. این شکل کامل چیزی است که او می‌گوید.

این یهوه کیست که ما او را می‌پرستیم؟ او خدای لشکرهای آسمان است. و او از دوردست‌ها می‌بیند (آیات پنج، شش و هفت). (خداوند، خدای لشکرها، روزی پر از آشوب و پایمال شدن و آشفتگی در دره رؤیا دارد. روزی که دیوارها فرو می‌ریزند، و فریادی در کوه‌ها به گوش می‌رسد.

عیلام، که پارس است، ترکش را با ارابه‌ها و سواران حمل می‌کرد. و کیر، که بابل جنوبی است، شتر ماده را کشف کرد، دره‌های برگزیده شما پر از ارابه‌ها. سواران در دروازه‌ها ایستاده‌اند.

او پوشش یهودا را برداشته است. اشعیا به ۱۵۰ سال آینده، به روزی که ارتش‌های بابل برای آخرین بار یهودا را نابود می‌کنند، نگاه می‌کند. و او می‌گوید، بله، شما مردم اوقات خوبی داشته باشید.

یه دوست دیگه هم داشته باش، اما من نمیام چون می‌بینم به کجا داره میره. حالا سوالی که می‌خوام پرسم، اینکه که آیا این یعنی قراره با قیافه‌های گرفته و اخمو این‌ور و اون‌ور بریم و هر وقت کسی مهمونی گرفت، بگیم نه، من اونجا نمیرم. رویکرد ما باید چی باشه؟ اگه ما یه دید بلندمدت به دنیا و قضاوت نهاییش داریم، قراره چه رفتاری داشته باشیم؟ خیلی خب.

اعتماد، شادی. بیایید کمی آن موضوع شادی را دنبال کنیم. شادی به چه معنا؟ بسیار خب، بسیار خب.

شادی که پایان را می‌دانیم و شاید بهتر از آن، می‌دانیم کسی که پایان است. مم-هم، مم-هم. می‌دانیم به چه کسی تعلق داریم.

اما این یک شادی از نوع سرگیجه‌آور نیست، نه؟ این شادی خودفراموشی یا ... نمی‌خواهم واقعاً اینطور بگویم. می‌خواهم شادی وهم‌آلود دنیایی را بگویم که می‌گوید، خب، بیایید ریخت و پاش را فراموش کنیم و اگر بتوانیم به اندازه کافی مست کنیم، خوشحال خواهیم بود. یک شادی آرامش‌بخش؟ شادی و بچه چطور؟ مطمئناً نه.

نه، شادی و خدمت. شادی و خدمت، اممم. یک شادی واقع‌بینانه؟ شادی در امید.

شادی در امید؟ بله، بله. نه اینکه، اول از همه، خودمان را به مواد مخدر معتاد کنیم تا نبینیم چه اتفاقی دارد می‌افتد. نه اینکه از روی خوش‌گذرانی الکی و بی‌هدف به خودمان نگاه کنیم، خب، همه چیز درست خواهد شد.

اما با این وجود، به او و کاری که در زندگی ما انجام داده و به پیروزی نهایی‌اش اعتماد داریم. فقط اطمینان یک شادی واقع‌بینانه. بله؟ حتی با وجود اینکه شما این را می‌گویید، دیوانگی نیست که کمی غم در فکر کردن به این موضوع وجود داشته باشد، می‌بینید، اینطور است.

چون آنها هم مثل این افراد زندگی می‌کنند. حالا، بعضی‌ها زندگی خوبی دارند، اما فکر کردن به این موضوع که حدس می‌زنم شاید همینطور باشد، من را آزار می‌دهد. او پایان ماجرا را می‌بیند.

فکر می‌کنم، فکر می‌کنم کاملاً حق با توست. پس این درسته، درسته؟ او می‌گوید، برای تسلی دادن من در مورد نابودی دختر قوم من، زحمت نکش. بله، او، او.

خود اشعیا کاملاً در آرامش و شادی است، اما با خواندن این متن، حس می‌کنم که او واقعاً چه چیزهایی را می‌دانسته، چون هنوز این افراد را می‌بیند و می‌خواهد آنها هم آماده باشند. او فقط به خودش فکر نمی‌کند. دقیقاً، دقیقاً.

کسی که در مهمانی شرکت می‌کند سعی می‌کند همه چیز را فراموش کند و روی این تمرکز کند که «به هر قیمتی احساس خوبی خواهم داشت». «در واقع، عکس این موضوع در مورد اشعیا صادق است. او از آنچه قرار است برای قومش اتفاق بیفتد، احساس غم و اندوه می‌کند، اگرچه خودش می‌داند که در رابطه‌اش با خدا، آرامش، اطمینان و اطمینان خاطر وجود دارد.

خیلی خوبه. نه، من فقط، بله، می‌فهمم چی می‌گی. اما فکر می‌کنم، چیزی که می‌گی باید ماموریت باشه همینه

آره، آره، فکر می‌کنم دقیقاً حق با توهه. یه جورایی منو یاد یه ژنرال نظامی تو جنگ میندازه که چه احساسی داره وقتی می‌دونه پرچمش از قبل بالای هدف نصب شده چون کلی سرباز داره، کلی قدرت داره، اما در عین حال، به خاطر فداکاری مردم برای رسیدن به اونجا ناراحته. اینکه رسیدن به اونجا چقدر هزینه داره، آره آره.

شادی این است که او تقریباً می‌داند چه کاری باید انجام دهد. بله، بله، بله. آیا این به کشور خودمان، از جمله کشور خودمان، مربوط می‌شود؟ بله، بله، فکر می‌کنم او می‌گوید، من نمی‌توانم به این حزب بپیوندم، حزبی که اساساً برای انکار وضعیت واقعی طراحی شده است.

او می‌گوید، من نمی‌توانم به آن بپیوندم. اما ما به عنوان مسیحی، این را می‌بینیم و نمی‌توانیم جلوی خودمان را بگیریم که با آن موافق نباشیم، به خصوص با کتاب مقدس. کاملاً درست است.

کاملاً درسته. کاملاً درسته. باشه، ادامه می‌دیم.

در بیت هشتم، «تو» خیلی جالب است چون ما دقیقاً نمی‌دانیم به چه کسی اشاره دارد. مفرد است، بنابراین همه «نیست. منظور «تو» است، یک فرد».

تو به سلاح‌های خانه جنگل نگاه کردی. نه، این فراخوان خدا نیست. به یاد داشته باش، خانه جنگل بخشی از معبد سلیمان است که پر از ستون‌های سرو بود.

پس به همین دلیل بود که آن را خانه جنگل می‌نامیدند. و معبد هم خزانه و هم اسلحه خانه و هم مرکز عبادت بود. پس به سلاح‌های خانه جنگل نگاه می‌کردی.

تو دیدی که شهر داوود شکاف‌های زیادی داشت. دیوارها نیاز به تعمیر داشتند. تو آب استخر پایینی را جمع کردی.

تو خانه‌های اورشلیم را شمردی و خانه‌ها را برای استحکام دیوار خراب کردی. تو بین دو دیوار مخزنی برای آب برکه قدیمی ساختی. حالا، این تمام کاری است که حزقیا انجام داد.

او، پس از مرگ سارگون در سال ۶۰۵، و در حالی که سناخریب سعی در تثبیت قدرت خود داشت، حزقیا فرصتی برای رهبری یک شورش محلی دید. و بنابراین تمام کارهایی را که لازم بود انجام داد. دیوارها، در آن

روز، معماری نظامی استاندارد بودند، به این صورت که دو دیوار در دو طرف با این دیوارهای متقاطع داخلی داشتید.

و در زمان جنگ، در مواقع عادی، مردم خانه‌های خود را درست در کنار دیوار داخلی می‌ساختند. در زمان جنگ، حق مالکیت عمومی مدت‌هاست که وجود داشته است، شما آن خانه‌ها را به یک دلیل خراب می‌کردید تا بتوانید در هر مکانی به دیوار دسترسی فوری داشته باشید. اما دلیل دیگر استفاده از آوار آن خانه‌ها برای پر کردن این فضاها بود، زیرا چیزی که معماران نظامی آموخته بودند این بود که اگر فقط یک دیوار بزرگ به آن ضخامت داشته باشید، وقتی دژکوب به این یکی برخورد می‌کند، شوک را در تمام طول دیوار منتقل می‌کند و کل آن را از هم می‌پاشد.

در حالی که با این، آوار موجود در آنجا ضربه قوچ کوبنده را جذب می‌کند و دیوار داخلی باقی می‌ماند، بنابراین، شما خانه‌ها را خراب کردید تا دیوار را تقویت کنید. او همچنین کسی است که، اورشلیم اینجا بود، اینجا دره قدرون است، اینجا چشمه ای بود، اینجا چشمه ای است.

فکر کنم شنیدم که چند صد هزار گالن آب در عرض یک ساعت از آن بیرون می‌آید. حیرت‌انگیز است. اما آن پایین دره بود، در حالی که دیوارها اینجا بالای تپه هستند.

بنابراین، کاری که او انجام داد این بود که یک تونل از اینجا تا زیر آن حفر کرد تا به یک استخر در پایین‌ترین قسمت برسد. بنابراین، ما اینجا در مورد حرقیا صحبت می‌کنیم. حرقیا پادشاه خوبی است.

کتاب پادشاهان از او به عنوان یک پادشاه خوب یاد می‌کند، کتاب تواریخ از او به عنوان یک پادشاه خوب یاد می‌کند. اشعیا می‌گوید او در انجام چه کاری کوتاهی کرد؟ او با خالق خود مشورت نکرد. دقیقاً، دقیقاً.

او به هر چیز فیزیکی نگاه می‌کرد. و اشعیا نمی‌گوید که این کار اشتباه است. او نمی‌گوید که نباید این کار را می‌کرد.

اما او فقط می‌گوید دره رؤیا. شما به مادیات نگاه کردید و به خداوند نگاه نکردید. حالا اعتراف می‌کنم خوشحالم که این اینجا است چون یکی از چیزهایی که یک مورخ سال‌ها پیش در مورد نگارش تاریخ واقعی خوانده بودم، او گفت که در نگارش تاریخ واقعی، شما هیچ قهرمانی ندارید.

منظور او این بود که شما افرادی را ندارید که خود را سفید کرده باشند و هرگز نتوانند هیچ اشتباهی انجام دهند. زیرا او گفت، وقتی این را می‌بینید، می‌دانید که کسی تاریخ نمی‌نویسد. اما اگر کسی را ببینید که توانمند است، کسی که توانمند است، کسی که اعتماد به نفس دارد، و در عین حال نقص‌هایی را نشان می‌دهد، به تاریخ قابل اعتمادی نگاه می‌کنید.

داوود، و این نظری بود که این مورخ در ادامه بیان کرد، این یکی از نشانه‌هایی است که در کتاب مقدس می‌یابیم. هیچ قهرمان با آبکاری طلا وجود ندارد به جز یکی، عیسی. اما بقیه، همه بقیه نقص‌هایی دارند.

بقیه همه کاستی‌هایی دارند. و به نظر من، اشعیا می‌گوید، وقتی به فصل‌های ۳۸ و ۳۹ برسیم، دوباره با این موضوع روبرو خواهیم شد. اشعیا می‌گوید اگر به دنبال این مسیح در قالب هر انسان عادی هستید، متأسفانه ناامید خواهید شد.

آنها شما را ناامید خواهند کرد. آنها شما را ناامید خواهند کرد. اما عیسی این کار را نخواهد کرد.

خب، در آیات ۱۲، ۱۳ و ۱۴ چه داریم؟ بله. ناپدید شدن کوتاه مدت آدم بدها. بله، بله، بله.

و در مورد بیت ۱۳، آن عبارت آخر، که نسبتاً معروف است چطور؟ چرا؟ بله. چه کسی می‌داند؟ بهتر است تا می‌توانید آن را زندگی کنید. باز هم، من را به خاطر اینکه به آجوسازها پریدم ببخشید، اما بهتر است این کار را با لذت انجام دهید.

تو فقط یه بار دور خودت می‌چرخ. بله، درسته. درسته.

حالا، بگذارید یک لحظه به عقب برگردم و بگویم، به خالق خود نگاه کردن به چه معناست؟ این به چه معناست؟ در عمل، شخصی که به خالق خود نگاه می‌کند، چه می‌کند؟ او چه می‌کند؟ دعا کنید. بسیار خوب.

اعتماد. منظورم این است که من و شما بگوییم، بسیار خوب، ساعت شش صبح، امروز به خالقم نگاه خواهیم کرد. ما چه کار می‌کنیم؟ به او اعتماد کنید.

اما می‌خواهم بیشتر از این‌ها تلاش کنم. راهنمایی بخواهم. یک روش فکری برای خودم تعیین کنم.

وفاداری. بله. هوشیار بودن.

دارم گوش میدم. بله. امروز چی می‌خواهی؟ خودمو کاملاً به دست و پای او سپردن.

بله. بنابراین، این یک نگرش است. یک روش تفکر است.

اما گاهی اوقات آسان است که آن را به نوعی مانترا تبدیل کنیم. خب، من می‌خواهم به خداوند نگاه کنم. اوه، بله.

ایده پرچم ژنرال همین الان هم مطرح است. هیچ خدانا باوری و هیچ سنگری وجود ندارد. ناگهان متوجه می‌شوی که این ممکن است آخرین روز من باشد، پس بهتر است با خدا روراست باشم.

آره. آره. آره.

و، و، پروردگارا، من می‌دانم که در نهایت تو برنده‌ای. می‌دانم که پیروزی از آن توست. اما آیا امروز به کسی نیاز داری که از سنگر بیرون بپرد و حمله‌ای را رهبری کند؟ پس دوباره، این یعنی پرورش یک دیدگاه کامل، و این دقیقاً همان کاری است که آنها انجام نمی‌دهند.

بخور، بنوش و شاد باش. از حالا به بعد ما می‌میریم. نمی‌خواهم به آینده نگاه کنم.

نمی‌خواهم به گزینه‌هایی نگاه کنم که ممکن است از دیدگاه من کاملاً خوشایند نباشند. نمی‌خواهم این دیدگاه بلندمدت را داشته باشم که خب، چطور انتخاب‌های امروز من می‌توانند با نقشه بلندمدت خدا مطابقت داشته باشند؟ نمی‌خواهم اینطور فکر کنم. فقط می‌خواهم روی احساس خوب امروز تمرکز کنم.

چون زندگی خیلی نامطمئنانه. می‌خوام جور دیگه‌ای بگم. زندگی انقدر قطعی که لازم نیست امروز احساس خوبی داشته باشم.

خب، در فرهنگ ما، این خیلی افراطیه. فقط حس خوب داشتن مهمه چون هیچ چیز دیگه‌ای وجود نداره. عزیزم. نه، یه چیز دیگه هم هست.

و بنابراین، من فکر می‌کنم کاملاً ممکن است که همه آن کارها دقیقاً همان کارهایی باشند که حرقیا باید انجام می‌داد. اما او باید این کار را با نگرشی متفاوت، با ایده‌ای متفاوت، و نقشه‌ای متفاوت انجام می‌داد. بسیار خوب.

حال، آیه ۱۴ بسیار تند به نظر می‌رسد. خداوند لشکرها خود را در گوش من آشکار کرده است. مطمئناً این گناه برای شما تا زمانی که نمیرید کفاره نخواهد شد، این را خداوند لشکرها می‌گوید.

جمع است. اما مطمئن نیستم. به هر حال، وای one حالا، من این را بررسی نکردم، اما معتقدم که

این گناه تا وقتی که نمرده‌اید برای شما کفاره نخواهد شد. چرا کفاره نخواهد شد؟ چه مشکلی با آنچه در آیات ۱۲ و ۱۳ گفته شده وجود دارد؟ این یک رد عمدی است. بسیار خوب.

این یک طرد عمدی است. این یک کور کردن عمدی خود است. افکار دیگر؟ چه چیزی در این گناه وجود دارد که قرار نیست کفاره شود؟ امتناع از توبه؟ بله.

من به خدا نگاه نمی‌کنم. به بطری بعدی بوربون نگاه می‌کنم. اینجا زمان خیلی سریع می‌گذرد.

ما وقت نداریم که به این منابع نگاه کنیم. اما یوحنا می‌گوید، گناهی منجر به مرگ وجود دارد، و من به شما نمی‌گویم که برای آن دعا کنید. وای.

اما اگر کسی را دیدید که گناهی مرتکب شده که منجر به مرگ نیست، بله، برای او دعا کنید تا بخشیده شود. خب، مطالب زیادی در مورد گناه منجر به مرگ نوشته شده است. و اگر به عبرانیان فصل ۱۰ برگردید، به نظر می‌رسد که این شخص کسی است که واقعاً می‌دانسته داشتن مسیح در قلبش چیست، و اکنون علیه او شده است.

من اغلب آن را به یک گیرنده رادیو تشبیه کرده‌ام. این اتاق پر از موسیقی است، از کلاسیک گرفته تا آر اند بی. پر از حرف است، اما فکر نمی‌کنم هیچ‌کدام از ما آن را بشنویم.

اگر آن را شنیدید، دستتان را بالا نبرید. چرا که نه؟ چون ما گیرنده نداریم. آیا خدا دیگر کسی را دوست ندارد؟ نه.

اما آیا می‌توان گیرنده خود را طوری خرد کرد که دیگر نتوانید آن را بشنوید؟ به نظر می‌رسد این همان چیزی است که یوحنا، عبرانیان و اشعیا در مورد آن صحبت می‌کنند. شما به جایی می‌رسید که، من به کریستوفر داوکینز، ملحد مشهور که سال گذشته بر اثر سرطان درگذشت، فکر می‌کنم. تا آخر مغرور.

گفت، شما مردم برای من دعا می‌کنید، همین الان شروع کنید، اما هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. درست است؟ گوشی را شکست. بخورید، بنوشید و شاد باشید، چون فردا می‌میریم.

حرف‌های جدی، حرف‌های جدی. کفرگویی به روح‌القدس در اصل، صرفاً بدگویی درباره روح‌القدس نیست. در واقع قرار دادن خودتان در موقعیتی است که بگویید روح‌القدس برای من هیچ معنایی ندارد و قرار نیست هیچ کاری انجام دهید.

هیچ کاری نمی‌تونم تو زندگیم بکنم. همه‌ش افسانه‌ست. درسته.

همه اینها افسانه است. خب، این چیزی است که پولس یا پطرس در دوم پطرس و فصل اول در مورد فراموش کردن اینکه پاک شده‌اید، صحبت می‌کنند. بله، بله، بله، بله.

و این به من در مورد ضرورت چیزی که سال‌ها پیش از کسی در مورد حساب‌های کوتاه مدت شنیدم. صحبت می‌کند. اگر در زندگی خود به گناه توبه نکرده ادامه دهید، به نقطه‌ای می‌رسید که فراموش می‌کنید. حساب‌های کوتاه مدت داشته باشید، حساب‌های کوتاه مدت داشته باشید.

خب، من در طول این سال‌ها همیشه با دانش‌آموزان کار کرده‌ام، چندین بار پیش آمده که کسی به دفترم آمده و گفته، می‌ترسم که مرتکب گناه نابخشودنی شده باشم. و جواب من این است که نه، تو مرتکب نشده‌ای. چون تو می‌ترسی، آره.

اگر بترسی، آن را به دست آورده‌ای، پس آن را به دست نیاورده‌ای. آن موقع است که اهمیت نمی‌دهی و نگرانش نیستی. آن موقع است که خطر پیش می‌آید.

بسیار خوب، در ادامه‌ی فصل، آیات ۱۵ تا ۲۵، فکر می‌کنم یکی از این چیزها را داریم که من آن را، تصویرسازی گرافیکی نامیده‌ام. اشعیا همیشه از این‌ها استفاده می‌کند. او در مورد چیزی صحبت می‌کند الهیاتی را ارائه می‌دهد و سپس تصویری می‌کشد یا داستانی یا چیزی را تعریف می‌کند که آن را به تصویر می‌کشد.

خب، شونا اینجاست. شونا تقریباً مطمئناً نخست‌وزیر است. سرپرست خانوار تقریباً مطمئناً نخست‌وزیر کشور است.

خب، او چه کار می‌کند؟ او بیرون است و بر ساخت مقبره‌اش نظارت می‌کند. شما به خداوند توجه نکردید. نخوردید، ننوشیدید و شاد نبودید، زیرا فردا می‌میریم. و اشعیا می‌گوید، بله، شما خواهید مرد، بسیار خوب.

اما تو در سرزمینی بیگانه خواهی مرد. ما نمی‌دانیم که این چگونه محقق شد. ما نمی‌دانیم که شونا چگونه مرد.

اما به نظر می‌رسد منظور او این است که شما گروگان گرفته خواهید شد. اکنون می‌دانیم که پس از مرگ حزقیا، پسرش منسی به دست نشانده آشوریان تبدیل شد. درست است که از بین تمام ملت‌های کنعان، تنها یهودا با پادشاه بومی خود بر تخت سلطنت، تقریباً مستقل باقی ماند.

این قابل توجه است. اما با این وجود، منسی به خراجگزار آشوریان تبدیل شد. و این تقریباً همیشه شامل گروگان‌ها می‌شد.

بنابراین، این موضوع بعید نیست. در واقع، من فکر می‌کنم احتمالاً شونا به عنوان یک مقام عالی رتبه یکی از کسانی بوده که گروگان گرفته شده است. و اشعیا می‌گوید که شما در سرزمینی بیگانه خواهید مرد.

قرار نیست در آن مقبره بزرگ و مجللی که می‌سازی زندگی کنی. چیزی که قرار است اتفاق بیفتد این است که آیه ۲۰ می‌گوید، بنده من الیاقیم قرار است جای تو را بگیرد. و جالب است که وقتی به فصل ۳۶ می‌رسیم و سفارتی را می‌بینیم که برای ملاقات با ژنرال آشوری آماده شده است، الیاقیم نخست وزیر و شونا منشی است.

بنابراین، پیشگویی تا زمانی که این اتفاق بیفتد، محقق شده است. فکر می‌کنم حدود سه یا چهار سال پس از این رویداد. پس، این اتفاق افتاده است.

حالا، یک نکته‌ی دیگر که می‌خواهم اینجا در فصل ۲۲، آیه ۲۳ به آن اشاره کنم، این است که او را مانند میخ در مکانی محکم خواهم بست. او برای خاندان پدرش تاج و تخت افتخار خواهد بود. تمام افتخار خاندان پدرش، فرزندان، و هر ظرف کوچک را از جام‌ها گرفته تا تمام تنگ‌ها، به او خواهند داد.

در آن روز، خداوند لشکرها اعلام می‌کند که میخی که در جای محکمی محکم شده بود، فرو خواهد ریخت. آن بریده شده و خواهد افتاد و باری که بر آن بود، قطع خواهد شد. حال، سوالی که اینجا می‌پرسم این است که این پاراگراف در مورد تضمین موفقیت از دیدگاه انسانی، اگر شما با ایمان کار خدا را انجام دهید، چه می‌گوید؟ موفقیت خود را با آنچه مردم می‌گویند، نسنجید.

موفقیت رو با حرف مردم نسنج. کار خدا که به روش خدا انجام بشه، هیچ‌وقت از رزق خدا کم نمیشه شنیدی؟ خب، اگه الیاقیم داره کار خدا رو انجام میده و همه شواهد نشون میده که همینطور بوده، پس تضمینی وجود نداره که شکست نخوره؟ اینجا یه جورایی سکوت حکمفرماست.

بستگی دارد موفقیت را چگونه تعریف کنید. بله، بله. بسیار خب، ممکن است از دیدگاه انسانی شکست خورده باشیم، اما در واقع، در درازمدت دستاوردهای بیشتری از آنچه تصور می‌کردیم، حاصل شد.

بله، من فکر می‌کنم این کاملاً ممکن است. به ما گفته نشده که چنین اتفاقی در مورد الیاقیم افتاده است اما مطمئناً این بسیار بسیار ممکن است. منظور من صرفاً این است که بگویم، ما فراخوانده شده‌ایم که وفادار باشیم و نتیجه را به دست خدا بسپاریم.

و این سخته. خیلی سخته. بعضی از شما می‌دونید که من حدود سه سال و نیم، وقتی که کالج آذیری بود رئیس کالج آذیری بودم.

و یکی از سوالات من از خدا وقتی به بهشت بروم این خواهد بود که آن موضوع چه بود؟ فکر می‌کنم یکی از سوالات این بود که، اگر بخوام خیلی شخصی صحبت کنم، تا آن لحظه از زندگی‌ام، هر کاری را که واقعاً واقعاً امتحان کردم، در آن موفق شدم. و واقعاً، واقعاً سعی کردم رئیس دانشگاه شوم. و شکست خوردم.

خیلی‌ها دوست دارند حرف‌های خوب بزنند، اما من شکست خوردم. خلاصه کلام همین است. و این درس خیلی خیلی آموزنده‌ای برای من بود.

اما مسئله این است، پروردگارا، تا جایی که می‌توانم، با نگاه به تو، زندگی‌ام را برای تو خواهم زیست. و این به نه، نه، نه، نه، نه. تو بستگی دارد که از نتایج آن به هر طریقی که انتخاب می‌کنی استفاده کنی.

اگر زندگی‌ام را به تو بسپارم، خدایا، تو باید به من تضمین بدهی که نتیجه خوشایند و نه، نه، نه، نه، نه، نه مؤثر خواهد بود. و خدا می‌گوید، لزوماً نه.

و این سخته .خیلی سخته .خیلی خب، باید عجله کنیم

فصل ۲۳، از بسیاری جهات، یک تصویر واضح و بزرگ است .همانطور که در یادداشت‌ها گفتم، صور و صیدون دو شهر بندری بزرگ در ساحل شمال اسرائیل بودند .صور، شهر جنوبی و صیدون، شهر شمالی

و آنها به نوعی دوقلو بودند .بنابراین، اگر در مورد یکی صحبت می‌کنید، در واقع در مورد دیگری صحبت می‌کنید .کوه‌های اینجا، کوه‌های لبنان، بسیار نزدیک به ساحل هستند

و رشته کوه‌ها درست تا ساحل امتداد دارند .بنابراین سفر از شمال به جنوب از طریق زمین بسیار دشوار است .اما بین این رشته کوه‌های کوچک که به دریا چسبیده‌اند، بنادر بزرگی وجود دارد

بنابراین بالا رفتن از قله هم دشوار است .اینجا یک دره شیب‌دار دارید .از طرف دیگر، کوه‌های مخالف لبنان را هم در این سمت دارید

بنابراین حتی امروز، دمشق اینجا به راحتی لبنان را کنترل نمی‌کند .حتی در روزگاری که قدرت هوایی وجود دارد، از نظر زمینی، رفتن از دمشق به صور و صیدا دشوار است .بنابراین، این دو شهر به سمت غرب نگاه می‌کردند

و اساساً، آنها شرق مدیترانه را از نظر تجاری کنترل می‌کردند .اینها همان فنیقی‌هایی هستند که در تاریخ جهان درباره آنها خوانده‌اید .و آنها کسانی بودند که مستعمره کارتاژ، که تونس امروزی است، را تأسیس کردند

و آنها با اختلاف بسیار کمی از رومی‌ها عقب افتادند .رومی‌ها و کارتاژی‌ها نزدیک به ۱۵۰ سال با هم جنگیدند تا اینکه رومی‌ها بالاخره آنها را شکست دادند .هانیبال یک فنیقی است

او یک کارتاژی است .بنابراین، این دو شهر از نظر انحصار تجارت دریایی شرق مدیترانه بسیار ثروتمند بودند .مصری‌ها مقدار زیادی غلات و طلا داشتند، اما چوب نداشتند

آنها همچنین در حمل و نقل دریایی افتضاح بودند .بنابراین، صور و صیدا شرکای تجاری آنها بودند .و آنچه شما اینجا دارید، خبر است

کشتی‌ها از غرب می‌آیند .ترشیش تقریباً به طور قطع ساحل شرقی اسپانیا است .کشتی‌های ترشیش دارند می‌آیند

،آنها در حال بازگشت به بندرگاه خود در صور هستند و خبر می‌رسد که صور نابود شده است .و در شعر خبر در سراسر حاشیه مدیترانه تا قبرس، جزیره‌ای که آنجاست، پخش می‌شود، یادتان هست؟ و همه از این خبر که صور و صیدون سقوط کرده‌اند، وحشت‌زده می‌شوند .به آیه ۹، ۲۳:۹ نگاه کنید .و چرا این اتفاق افتاد؟ خداوند لشکرها این را اراده کرده است تا غرور متکبران تمام جلال را بی‌آبرو کند تا همه بزرگان زمین را بی‌آبرو سازد

این مضمون در سراسر کتاب جاری است .تنها کسی که باید مورد احترام قرار گیرد خداست .هر تلاش انسانی برای برتری جستن بر خدا محکوم به شکست است

و بنابراین اشعیا به قوم خود می‌گوید، چرا به آن اعتماد می‌کنید؟ چرا اعتماد می‌کنید؟ و این آخرین صفر خواهد بود. چرا به ثروت ملت‌ها اعتماد می‌کنید؟ چرا این اتفاق افتاده است؟ و دوباره، پنج هفته دیگر، دوباره در مورد این صحبت خواهیم کرد. زیرا خدا آن را مقدر کرده است.

خدا آن را برنامه‌ریزی کرده است. حالا، دوباره، اگر می‌خواهید، اگر می‌خواهید خشم یک ملت سکولار مانند ما را برانگیزید، فقط بگویید که خدا در حال برنامه‌ریزی آنچه بر روی زمین اتفاق می‌افتد، است. نه، نه.

اگر این درست بود، من باید تسلیم نقشه‌های او می‌شدم. و من تسلیم هیچ‌کس نمی‌شوم. من خدا در زندگی‌ام هستم.

و خدا می‌گوید، برای آن یکی آرزوی موفقیت دارم. برای آن یکی آرزوی موفقیت دارم. اما کل این مفهوم، دوباره، در سراسر کتاب جاری است، آنچه اتفاق می‌افتد نتیجه شانس نیست.

این صرفاً نتیجه‌ی قدرت ژئوپلیتیک نیست. این نتیجه‌ی خدای جهان است که در کار است. حالا، بلافاصله می‌پرسیم، خب، آیا می‌خواهید به من بگویید که خدا کنترلیک را برنامه‌ریزی کرده است؟ نه، نمی‌گویم.

اما من می‌گویم آنچه در آنجا اتفاق افتاده است، خارج از توانایی خدا برای حکومت بر جهانش نیست. شما می‌گویید، چگونه؟ من نمی‌دانم. اما کتاب مقدس می‌گوید آنچه اتفاق می‌افتد، تصادفی نیست.

من شخصاً فکر می‌کنم در این مورد، آنچه اتفاق افتاده نتیجه گناه انسان است. اما این خارج از برنامه‌ریزی هدف و کنترل خدا نیست. این نکته‌ای است که او مطرح می‌کند.

باب؟ جدا کردن رهبران مذهبی هم از راه‌های خداست. آیا این همان طرز فکر رهبران سیاسی است؟ خیلی زیاد. اشعیا به اندازه او این کار را نمی‌کند.

اما میکاه، که معاصر اشعیا است، رهبران مذهبی را به همراه رهبران سیاسی، کل رهبری، به باد انتقاد می‌گیرد. او اشراف، انبیا، کاهنان را نیز مجازات خواهد کرد. همه آنها فاسد هستند.

همه آنها برای رشوه کار می‌کنند. بنابراین، افرادی مانند اشعیا و میکاه را پیدا می‌کنید که ظاهراً تا حدودی در صحنه تنها هستند. و من بعد از این شما را رها می‌کنم.

اما من همیشه کمی می‌خندم چون محققان عهد عتیق، همیشه کشف می‌کنند که، خب، خدای من، قوم عبرانی، همه بت‌پرست بودند. اممم، این چیزی است که کتاب می‌گوید. خب، همه قوم عبرانی در اورشلیم عبادت نمی‌کردند.

بله، این چیزی است که کتاب می‌گوید. بله، چنین چیزی وجود نداشت. فکر می‌کنم چیزی که شما متوجه شدید، و همانطور که قبلاً به شما گفته‌ام، تمام ایده‌های اصلی من یا از دنیس کینلا یا سی. اس. لوئیس آمده است.

اما دکتر کینلا درباره حکمت جاودان، خرد جاودان، ریسمانی که از میان آن می‌گذرد، صحبت می‌کند. بنابراین، فرهنگ ممکن است در همه جا پراکنده باشد، اما این ریسمانی است که از میان آن می‌گذرد. و من فکر می‌کنم آنچه در کتاب مقدس می‌بینیم، آن اقلیت‌هایی هستند که نمایندگان این ریسمان حقیقت بوده‌اند. که از میان آن می‌گذرد.

بنابراین من در مورد صحبت کردن در مورد دین بنی اسرائیل کمی محتاط‌تر می‌شوم. دین کتاب مقدس، بله. دین بنی اسرائیل، فکر می‌کنم این دین بنی اسرائیل است.

بنابراین، در میان کشور اسرائیل، یهودا، شما واقعاً بقایایی از قوم خدا را دارید. دقیقاً، دقیقاً. و این از دوره داوران شروع می‌شود.

خب، دیگه نمی‌تونم بیشتر از این منتظرتون بذارم. اما این ایده که یه جورایی یه خط مستقیم از ساده به پیچیده وجود داشته، چیزی نیست که کتاب مقدس بهش اشاره کرده. کتاب مقدس می‌گه یه انفجار عظیم رخ داده که در سینا به اوج خودش رسیده، و بعد یه نزول تقریباً به همون اندازه عظیم تا بالای کوه سینا.

و سپس، تا زمان سموئیل. و سپس دوباره به بالا، تقریباً تا ارتفاعات سینا با داوود. و سپس، پایین و پایین و پایین تا زمان تبعید.

و حزقیال بازگشت از تبعید را به عنوان یک مهاجرت جدید می‌بیند. ما دوباره در این سطح از نو شروع می‌کنیم. پس بله، بسیار خب.

.کریسمس مبارک. بیایید یک آهنگ بخوانیم. اوه، متشکرم. متشکرم، متشکرم.

این دکتر جان اسوالد است. و تعلیمات او در مورد کتاب اشعیا. این جلسه شماره ۱۱، اشعیا فصل‌های ۲۲ و ۲۳ است.